



اولین نسخه برای زدودن رذائل تقوای الهی است/ محبوب‌ترین بنده خدا

آیت الله قرهی در درس اخلاق اخیر خود گفت: اولین نسخه برای زدودن رذائل، تقوای الهی است محبوب‌ترین بنده خدا آن بنده‌ای است که پروردگار عالم، او را در پیکار با نفس خودش یاری کند.

آیت الله قرهی در درس اخلاق اخیر خود گفت: اولین نسخه برای زدودن رذائل، تقوای الهی است محبوب‌ترین بنده خدا آن بنده‌ای است که پروردگار عالم، او را در پیکار با نفس خودش یاری کند.

به گزارش خبرگزاری مهر، سیصد و ششمین جلسه درس اخلاق آیت‌الله قرهی با موضوع مراقبه که در محل مهدیه القائم المنتظر(عج) برگزار شده است متن آن برای علاقمندان در پی می‌آید. :

چهره بندگی و تجلی فضائل، در زدودن رذائل است!

بیان شد: اگر انسان، نفس را به خوبی نشناسد و نداند که اول، باید رذائل از وجودش، پاک شود؛ هیچ موقع به فضائل، نیکی‌های حقیقی و کرامات ذوالجلال و الاکرام ورود پیدا نمی‌کند.

چهره بندگی و تجلی فضائل در زدودن رذائل است. اگر آینه قلب، دچار غبار، آلودگی و بدبختی شود؛ معلوم است چهره حقیقی انسانیت، یعنی آن مقام حقیقی فضائل دیده نمی‌شود.

لذا بیان کردیم: بشر باید وجودش را از این رذائل پاک کند، تا حقیقت خودش را دریابد. اولیاء خدا تمثیل زدند و فرمودند: تا پلشتی‌ها، پلیدی‌ها و زشتی‌ها پاک نشود، ولو آرایشی هم داشته باشی، نه تنها آن آرایش، نمودی ندارد، بلکه تخریب هم می‌شود. لذا انسان در ابتدا باید درمان شود. اس و اساس درمان هم از بین بردن رذائل است.

لذا تبیین فرمودند: اگر کسی جدی بخواهد از حال کوری دریابد و بینا شود، باید رذائل خود را از بین ببرد، «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا» [۱]. اعمی بودن به رذائل است.

درون پر از مریضی، تعفن در دهان، کرم به وجود انسان افتاده، حالا بخواهد یک لایه پودر یا کرم بزند، خودش را خوب جلوه بدهد! مریضی از درون، او را دارد می‌خورد و این کار، فایده‌ای ندارد. رذائل هم همین حال را دارد. فضائل، درست نمی‌شود، إلا به از بین بردن رذائل.

تنها راه برای الهی شدن انسان

برای همین بیان کردیم: پیامبر عظیم‌الشأن(ص) فرمودند: حال این قلب باید تغییر کند، «لَوْ أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُمُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَتَنظَرُوا إِلَى الْمَلَائِكَةِ» [۲]. این «لَتَنظَرُوا» محقق نمی‌شود، إلا به این که احاطه رذائل، از قلب برچیده شود. اگر این حال به وجود آمد و وضع انسان، وضع الهی شود؛ آن وقت تغییر پیدا می‌کند. راهش فقط از بین بردن رذائل است.

قلبی که در آن، یک گناه وارد شود، معلوم است اجازه ورود خدا را نمی‌دهد. اجازه ورود به حبّ به خوبی‌ها را نمی‌دهد. لذا فرمودند: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامٍ دَهْرَكُمْ نَفَحَاتٍ، فَتَعَرَّضُوا لَهُ لَعَلَّهٗ أَنْ يُصَيِّبَكُمْ نَفْحَةً مِنْهَا فَلَا تَشْقُونَ بَعْدَهَا أَبَدًا» [۳]. در ایام عمر، با این که انسان به رذائل، گرفتار می‌شود، غفلت می‌کند و بیچاره می‌شود، اما پروردگار عالم، نفحاتی را برای انسان قرار می‌دهد که پیامبر اکرم(ص) فرمودند: خودتان را در معرض آن قرار بدهید که عاملی برای پاک کردن رذائل شود. یکی از آن نفحات هم همین مجالس وعظ است.

محبوب‌ترین بنده خدا کیست؟

آن وقت اگر این طور شد، انسان به علم حقیقی هم می‌رسد. چرا تزکیه، مقدّم است؟ دلیل و برهان آن، این است: خصوصیت مقدّم بودن تزکیه بر علم، این است که اگر انسان، چیزی را هم نمی‌داند، پروردگار عالم به او مرحمت می‌کند، «يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» [۴]. خدا به شما یاد می‌دهد، قبل از این که اصلاً چیزی را بدانید. این لطف پروردگار عالم به انسان، به علت تغییر حال او در خروج رذائل است.

لذا نکته بسیار مهم در این مسئله که اولیاء خدا می‌فرمایند: اولین مرحله، تخلیه و بعد تخلیه است، این است که انسان، لطف خدا را هم در این مسئله می‌بیند. مولی‌الموالی، امیرالمؤمنین، اسدالله الغالب، علی‌بن‌ابی‌طالب(ع) نکته‌ای را به زیبایی در نهج‌البلاغه بیان می‌فرماید: «إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ» [۵]، «إِنَّ»، «إِنَّ» تحقیقیه است؛ یعنی یقینی و حتمی است. همانا بهترین و محبوبترین بندگان نزد خداوند «أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ»، آن بنده‌ای است که پروردگار عالم، او را در پیکار با نفس خودش یاری کند. یعنی اول، کاری کند که رذائل، پستی‌ها، پلشتی‌ها و زشتی‌ها از درون پاک شود و از بین برود.

اولیاء خدا مثال زدند، فرمودند: در آن ظرفی که سگ، لیس زده؛ لبن نابی هم بریزید، آن لبن دیگر قابل خوردن نیست، بلکه مبتلاست. نفسی که سگ درون، آن را لیس زده باشد، یعنی سرشار از رذائل باشد؛ ورود فضائل هم در او، به همین حال است و نجس است.

اما اگر این ظرف وجود، پاک شد و از رذائل، خالی شد و آن را طاهر کردید، آن موقع است که شفافیت آن فضائل، در درون شما، معلوم می‌شود. تا این سگ درون، اعدی عدو، نفس، وجود انسان را با رذائل گرفتار کند؛ «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ» [۶]، اگر خوبی هم کنیم، موقتی است و بعد، همان خوبی هم نجس می‌شود و نمودی نخواهد داشت.

مجالس وعظ؛ یکی از اعانت‌های خداوند به بندگان است

اگر توفیق پیدا کردی در مجالس وعظ شرکت کنی، باید بدانی از ناحیه خداست. البته همان‌طور که در جلسه قبل هم بیان کردم، بینی و بین الله دور بنده را باید خط قرمز بکشید. چه کنیم؟! اولیاء خدا رفتند، آیت‌الله خوشوقت، آیت‌الله حق‌شناس، آیت‌الله مشکینی و دیگر بزرگان رفتند و کار به تیمم رسیده، هر چند تیمم هم باید «صعیدا» باشد، چه کنیم؟! گرفتاریم! خدا گواه است همان‌طور که بارها بیان کردم، بحث اخلاق را خطاب به نفس خودم می‌گویم. از همان زمان که به من امر کردند بحث اخلاق را داشته باشیم، با خداوند عهد بستم که به نفس خودم خطاب کنم، حالا هر کسی هم که مانند من بیچاره گرفتار است، استفاده کند. اما این را بدانید خود این نوع محاسن، لطف و عنایت خداست.

حضرت در این روایت می‌فرمایند: «إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ»، «أَحَبُّ»، باب أفعال التفضیل است، ما یک محبوب داریم، یک محبوب‌تر و یک محبوب‌ترین که دیگر بالاتر از آن نداریم. حالا می‌فرمایند: محبوب‌ترین بندگان، نزد خدا، آن کسی است که خدا او را یاری و کمک می‌کند که اول، کاری که می‌کند رذائل را از بین ببرد.

ملا محسن فیض کاشانی در ذیل این روایت، بیان می‌فرماید: یکی از اعانت‌های پروردگار عالم، مجالس الهی و تزکیه است که انسان در آن‌ها شرکت کند و این، لطف خداست. پروردگار عالم، انسان را یله و رها نگذاشته، فلذا لطف می‌کند و انسان را به این مجالس می‌کشانند. اصلاً حضور در این نوع مجالس (البته همان‌طور که بینی و بین الله بیان کردم، جز بنده که دور مرا خط قرمز بکشید)، لطف خداست. چون خدا بندگان را دوست دارد و می‌خواهد آن‌ها را کمک کند که این نفس را بشناسند و رذائل را متوجه شوند و با نفس و رذائل مبارزه کنند تا فضائل، جلوه کند.

تجلی فضائل در وجود انسان، موقعی است که نفس از رذائل، پاک شود و سگ درون، به هلاکت برسد و مغلوب شود و عقل سلیم، نفس را طاهر کند.

فضائل احمقانه!

مثلی عیسی‌بن‌مریم(ع) دارد که خیلی زیباست. حضرت عیسی(ع) به حواریون می‌فرماید: اگر خانه‌ای، آتش گرفته باشد و دود، همه آن‌جا را فراگرفته باشد و دیواره آن سیاه شده باشد، آن‌وقت تو بیایی در این خانه، اشیاء زیبا قرار بدهی، چه فایده‌ای

دارد؟! آیا این کار، کار احمقانه‌ای نیست؟!

لذا عیسی بن مریم (ع) مثال می‌زند و به حواریون خودش می‌گوید: آن کسی که درونش پر از رذائل باشد و این بیت و خانه قلبش به دست شیاطین، احاطه شده باشد؛ حالا دو کار خیر هم انجام بدهد؛ مثل این است که شخصی بیاید و در خانه‌ای که آتش گرفته و پر از دود است، اشیاء زیبا قرار دهد که در حقیقت احمق‌ها این کار را می‌کنند.

برای همین اول کاری که باید انجام دهی، این است که رذائل را پاک کنی و خانه را دودزدائی کنی. حالا یک رنگی بزنی و تغییر حالی به آن بدهی و بعد اسباب را بیاوری که آن اسباب تجلی یابد و نمایان شود. وقتی رذائل از درون انسان رفت، فضائل خودش را نشان می‌دهد و الا فضائل به هیچ عنوان خودش را نشان نمی‌دهند و این نکته بسیار مهم است.

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

«لَوْ أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحْمُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى الْمَلَائِكَةِ» این غبار را بردار، فضائل را می‌بینی. همه گرفتاری‌های ما سر همین مطلب است که کوردلی برایمان به وجود آمده است. اولیاء الهی، کوردلی را به عنوان رذائل گفتند. جلسه گذشته بیان کردیم که فرمودند: منظور از اعمی در آیه «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا»، کسی است که کوردل باشد. وقتی این رذائل، انسان را، کور کند، دیگر فضائل را نمی‌بیند. لذا اولین راه این است که بتواند دل خودش را به از بین بردن رذائل زنده کند.

احیاء قلب و عقل در گرو زدودن رذائل

امیرالمؤمنین، اسدالله الغالب، علی بن ابی طالب (ع) می‌فرمایند: «قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَأَمَاتَ نَفْسَهُ، حَتَّى دَقَّ جَلِيلُهُ، وَلَطَفَ غَلِيظُهُ، وَبَرَّقَ لَهُ لَامَعٌ كَثِيرُ الْبَرَقِ، فَأَبَانَ لَهُ الطَّرِيقَ، وَسَلَكَ بِهِ السَّبِيلَ، وَتَدَفَّعَتْهُ الْأَبْوَابُ إِلَى بَابِ السَّلَامَةِ وَدَارِ الْإِقَامَةِ، وَثَبَّتَتْ رِجْلَاهُ بِطَمَأْنِينَةٍ بَدَتْهُ فِي قَرَارِ الْأَمْنِ وَالرَّاحَةِ بِمَا اسْتَعْمَلَ قَلْبُهُ وَأَرْضَى رَبَّهُ» [۷] - همانا خرد خویش را زنده گرداند و نفس خود را میراند، چندان که اندام درشت او، نزار شد و خشونت و درشتی‌اش، به لطافت گرایید. درخشنده‌ای پر نور بر وی تابید و راه را برایش روشن ساخت و او را در راه راست به پیش راند و از دری به دری برد تا به در سلامت کشاند و خانه اقامت و دو پای او در قرارگاه ایمنی و آسایش، استوار گردید، به آرامشی که در بدنش پدیدار گردید، بدانچه دل خود را در آن به کار بُرد و پروردگار خویش را راضی گرداند -

خدا علامه سیّد محمدحسین حسینی طهرانی را رحمت کند، ایشان ذیل این مطلب چند نکته بیان می‌کنند. می‌فرمایند: آقا سیّد هاشم حدّاد آن مرد الهی و عظیم الشان و آن عارف بالله می‌فرمودند: آیت‌الله قاضیفرمودند: از عبارت «قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ وَأَمَاتَ نَفْسَهُ»، معلوم می‌شود گناه و رذائل، اول کاری که می‌کند، این است که عقل سلیم را از بین می‌برد.

بعد فرمودند: منظور از عبارت «قَدْ أَحْيَا عَقْلَهُ» - عقلش را احیاء کند - «رَدَّ رَذَائِلَهُ» است؛ یعنی موقعی عقل، احیاء می‌شود و عقل، عقل است که انسان رذائل را از بین ببرد و از وجودش بیرون کند و الا عقل او احیاء نمی‌شود و انسان به آن، عقل سلیمی که خیلی‌ها دنبالش می‌گردند، نمی‌رسد.

حضرت در جای دیگری می‌فرمایند: «مَنْ أَحْيَا قَلْبَهُ». علامه مجلسی می‌فرمایند: پدرم (علامه مجلسی اوّل، محدّد تقی مجلسی فرمودند: «ما الفرق بين القلب والعقل»، فرمودند: «إِنَّ الْعَقْلَ، سَلَمٌ لِقَلْبِهِ وَالْقَلْبَ، حَلْمٌ لِعَقْلِهِ» عقل، می‌سازد و در قلبش، دوست درست می‌کند و قلب هم بردبار می‌شود. لذا منظور از «مَنْ أَحْيَا قَلْبَهُ» و «مَنْ أَحْيَا عَقْلَهُ»، همین است. بعد هم در نتیجه‌ای که تبیین می‌کنند، می‌فرمایند: «لا فرق بينهما» هیچ فرقی بین این دو نیست. چرا؟ «لَأَنَّهُمَا عَجِينُ، عَجِينُ لَهُ وَهُوَ عَجِينُ عَجِينُ لَهُ» برای این که این دو، عَجین بر هم هستند؛ یعنی یکی شدند.

گاهی این‌طور است دیگر، مثل روح و جسم. اولیاء خدا می‌گویند: گاهی روح و جسم طوری یکی می‌شوند که دیگر گویی یکی هستند. ما همین حال را می‌بینیم دیگر، مثل مطلبی که در باب الفاظ می‌گویند، می‌گویند: لفظ، قالب برای معناست، اما لفظ چنان عَجین با معنا می‌شود که تا خود آن معنا را می‌بینی، لفظش یادت می‌افتد. مثلاً تا لیوان را ببینی، اسم لیوان در ذهنت می‌آید. یا تا اسم لیوان را می‌گویی، شکل و شمایل آن در ذهنت می‌آید. حالا در مورد عقل و قلب هم می‌گویند این دو با هم

عجین شدند و هیچ فرقی ندارند. گر چه یکی برای دیگری، سلم است و دیگری برای دیگری، حلم است.

به فضل الهی در جلسات بعد نکات آنچه را که اولیاء و عرفا بیان کردند، عرض می‌کنیم، منتها اصل بر این است که بدی‌ها را بیرون کنیم که اگر این‌طور شود، «أَمَاتَ نَفْسَهُ» نفس دون، حالش، حال مرگ می‌شود و می‌میرد؛ یعنی دیگر کارائی ندارد و نمی‌تواند فریب بدهد.

تقوای الهی؛ دوی درد وجود آلوده به رذائل

ما فعلاً داریم سبک و طریق را عرض می‌کنیم و بعد به فضل الهی ورود پیدا خواهیم کرد. لذا یکی از راه‌هایی را بیان می‌کنیم که چه کنیم احیاء قلب بشود؟ چه کنیم نفسمان را بکشیم؟ چه کنیم توفیق داشته باشیم رذائل را بیرون کنیم؟ باز خود امیرالمؤمنین(ع) بیان می‌فرمایند: یکی از مطالب، همان تقوای الهی است.

می‌فرمایند: «إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءِ قُلُوبِكُمْ، وَ بَصَرٌ عَمَى أَفْئِدَتِكُمْ، وَ شِفَاءٌ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ، وَ صِلَاحٌ فُسَادِ صُدُورِكُمْ، وَ طَهْرٌ دَسِ أَنْفُسِكُمْ، وَ جَلَاءٌ عَشَا أَبْصَارِكُمْ» [۸] - همانا تقوای خدا، داروی بیماری قلب‌های شماست و بینایی کوری دل‌های شما و شفای بیماری جسم‌هایتان و باعث اصلاح تباهی سینه‌های شما و پاک‌کننده آلودگی جان‌های شما و جلادهنده تاریکی چشم‌های شما -

اولیاء خدا راجع به تقوا می‌گویند: تقوا معانی مختلف و زیادی دارد، «کلمة واحدة تدلّ علی معان مختلفة». یکی از معانی‌ای که برای آن، بیان کردند، این است که خودت را همیشه و همیشه در محضر خدا ببینی و در ضمن این که در جامعه و با مردم هستی و مراوده داری، اما هیچ موقع احساس نکنی بین مردمی؛ چون ترس از خدا داری. ترس از خدا هم یعنی ترس از جدایی از او.

حال دائمی با پروردگار عالم بودن؛ یعنی در خانه با همسر و فرزندان هستی؛ در محیط کار، با همکاران خود هستی؛ در حوزه با دوستان طلبه‌ات هستی؛ در دانشگاه و خوابگاه، با اساتید و هم‌کلاسی‌هایت هستی و ...، اما می‌دانی همه رفتنی هستند و هیچ کس به تو کاری ندارد. همان‌طور که تو رفتنی هستی، هیچ کدام دوی قلب تو نیستند. دوی درد من و تو که رذائل درون قلبمان هست، تقوای الهی است.

پس یکی از معانی تقوا، نگاه دائمی به پروردگار عالم است که بدانیم او ناظر ماست و ما در محضر پروردگار عالمیم. این را باور کنیم که عالم، محضر پروردگار عالم است، البته نه اینکه رهبانیت بگیریم و از مردم دور بشویم. اتفاقاً در مردم هستیم، با هم هم خوب هستیم، رفیق هستیم، دلسوز هم هستیم، اما در همان دلسوزی، باید بدانیم که او به درد نمی‌خورد و تو هم به درد او نمی‌خوری، ما هیچ کدام به درد هم نمی‌خوریم. وقتی محشر و قیامت می‌شود، غوغاست و هیچ‌کدام به درد هم نمی‌خوریم.

ملا محمد مهدی نراقی‌ان عارف بالله، صاحب کتاب جامع السعادات، نکته زیبایی را در آن کتاب طاق‌دیس شریفشان تبیین می‌کند که حسب روایات شریفه است و ایشان، آن را تبدیل به شعرش کرده‌اند. ایشان بیان می‌فرمایند: فردای قیامت، موقعی که انبیاء وارد محشر می‌شوند، خود انبیاء هم در اولین مرحله، به یاد هیچ کس نیستند و فقط به یاد خود هستند، از بس فضای محشر، وحشتناک و وضع بسیار بد است.

«يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ» [۹] آن‌جا که کسی نمی‌تواند فرار کند. مگر کسی می‌تواند از محشر فرار کند؟! معنی این آیه را می‌گویند: یعنی همه از هم فراری هستند، هیچ کس یاد کسی نیست. ذیل این آیه شریفه، حسب روایات شریفه بیان می‌شود: اولیاء الهی هم فرار می‌کنند؛ یعنی هیچ کس، یاد هیچ کسی، حتی رفیق جون جونی‌اش هم نیست.

«إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زَلْزَالَةً» [۱۰]، چرا لفظ «زلزله» را تبیین می‌کند؟! اولیا خدا می‌گویند: معلوم است، برای این که بشر در دنیا زلزله را دیده. یک موقع اگر یک حادثه ناگوار مانند زلزله پیش بیاید، پیش بیاید، هر کس به طور طبیعی و ناخودآگاه، اول به یک سمتی فرار می‌کند، حالا بعد از چند لحظه یادش می‌افتد که بچه یا فلان رفیق که پیش من بود، کجاست؟ اما در آن لحظه اول، ناخودآگاه، هر کسی نفس خودش را می‌خواهد نجات بدهد. فردای قیامت هم همین حال را دارد و هر کس گرفتار خودش است.

نسخه‌ای برای بیرون کردن رذائل از وجود

لذا اولین نسخه در باب زدودن رذائل در وجود، این است که بدانی دائم تنهایی. چکار کنم که رذائل را بتوانم ترک کنم؟ بدان آن چهره و جمالی که امروز نعوذبالله چشمت به آن می‌افتد، دست تو را نمی‌گیرد، بلکه فردا علیه تو هم می‌شود. کما اینکه اصلاً اعضاء و جوارحمان هم علیه ما می‌شوند.

یکی از اولیاء خدا که خدا رحمتش کند، عجیب بود، گاهی برای تنبه ما - این را خود من دیده بودم و نقل قول نیست - جلوی وقتی جلوی آینه می‌ایستاد، ضمن اینکه محاسنش را شانه می‌کرد، به چشمانش نگاه می‌کرد و می‌گفت: ای خائن! بعد می‌گفت: تو هم دهانت را ببند، تو هم خائنی. مگر نمی‌گویند فردای قیامت، دست شهادت می‌دهد، پا شهادت می‌دهد، گوش شهادت می‌دهد، همه اعضاء و جوارح علیه خود ما قیام می‌کنند. ای وای که با این‌ها چه کردیم! خود این‌ها علیه ما شهادت می‌دهند، آن وقت چه انتظاری داریم دیگری کم‌کمان کند؟! تازه آن جمال می‌آید علیه ما می‌گوید: او، من را فریب داده است، همان لب‌خندی که زد، باعث فریب من شد.

لذا اولین راه برون‌رفت از رذائل این است که انسان قلب را به تقوای الهی، احیا کند. امیرالمؤمنین می‌فرمایند: دواى مرض قلب‌هایمان، تقواست «إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ دَوَاءٌ دَاءِ قُلُوبِكُمْ». تقوا؛ یعنی بدانی خدا همیشه هست و دارد تو را می‌بیند. بترسید! پس وقتی می‌خواهید بترسید و همیشه او را ببینید، باید از دیگران ببرید. همه این قربانت برم و فدایت بشوم و ...، دروغ است.

فردای قیامت، جز یک عده از اولیاء خدا که آن‌ها دیگر به مقام شفاعت رسیدند، همه از هم فراری هستیم. پس از همین جا فرار کنیم. چگونه فرار کنیم؟ یعنی به هم توجه نکنیم؟ خیر، اتفاقاً در جامعه باشیم «لارهبانية فى الاسلام»، اما باور کنیم که عملمان را نباید برای کسی انجام بدهیم که به آن، اخلاص می‌گویند.

ریا؛ یعنی عمل برای غیر. حالا من عمل را برای غیر انجام بدهم که چه شود؟! حالا یک به‌به هم بگیرم که چه بشود؟! همین که امروز به‌به می‌گویند، اگر یک خطا از من و تو ببیند، عذر می‌خواهم فردا به ما اه اه می‌گوید. همین که امروز، درود و سلام می‌گویند، یک خطا از من و تو ببیند، فردا به ما مرگ هم می‌گوید. دلخوشی‌مان به این چیزها نباشد. کوچکترین خطای من و تو را به تعبیر امروزی‌ها بلد و بزرگ‌نمایی می‌کنند و تمام آن خوبی‌ها که تا دیروز می‌گفتند که چاکرم و چنینم و چنانم، همه، از بین می‌رود. تازه مترصد به این بوده که یک خطا از من و تو ببیند، حالا آن را دائم بزرگ کند و بگوید: آقا! چه می‌گویی؟! این‌طور و آن‌طور است!

پس بدان که باید تقوای قلوب داشته باشی؛ چون این دواى درد است. لذا اولین مرحله برای از بین بردن رذائل، ورود به تقواست. امیرالمؤمنین نسخه عملی داده است که اگر خواستید از رذائل خروج پیدا کنید، راهش فقط تقوی الله است که دردهای دل شما را از بین می‌برد، عامل می‌شود این چشمی که کور شده شفا بگیرد، بصیرت بگیرد و دوباره باز بشود.

ابن‌سیرین، خود را به رذائل ظاهری آلوده ساخت، تا مبتلا به رذائل حقیقی نشود!

داستان ابن‌سیرین را شنیدید، او یک شاگرد بزاز بود. ما عند الاولیاء دو نوع جهل داریم. جهل اولی و جهل عظمی. اتفاقاً در روایات هم داریم که جهل دو نوع است: یکی جهل در مقابل علم و یکی جهل در مقابل عقل (اصول کافی، جلد اول، باب عقل و جهل را ببینید). جهل اولی، جهل در مقابل سواد است، اما جهل عظمی، جهل در مقابل عقل است. ابن‌سیرین، جهل اولی داشت که البته آن هم بد است و انسان آن را هم نباید داشته باشد. اما به واسطه این که جهل عظمی را نداشت، از جهل اولی هم رهاشیده شد.

یک شاگرد بزاز بی‌سوادی بود که قد رشیدی داشت، چهار شانه بود و سیمای بسیار زیبایی داشت. وقتی به او نگاه می‌کردند، دیگر نمی‌خواستند چشم از او بردارند. اما خودش می‌داند همه این‌ها، عاریه است و لطف خدا شامل حالش شده است.

آن زن چندین مرتبه آمد و پارچه خرید. هر بار به بهانه‌ای به مغازه می‌رفت. دید این‌طوری نمی‌شود، شیطان به او کمک کرد (وقتی کسی شیطانی شود، شیطان هم کمکش می‌کند) و به این فکر افتاد که یک‌باره چند طاقه بخرد. بعد به آن مغازه‌دار گفت: من نمی‌توانم بیاورم، بفرست شاگردت بیاورد. ابن‌سیرین بیچاره هم خبر ندارد موضوع چیست، پارچه‌ها را آورد، زن هم در خانه را باز کرد که پارچه‌ها را درون اتاق بگذارد، تا رفت درون اتاق بگذارد، زن درب حیاط را بست و ابن‌سیرین یک موقع دید او که با چادر و حجاب و ... بود، همه این‌ها را باز کرد و عریان جلوی او ایستاده است. وحشت کرد، تا خواست پا به فرار بگذارد، زن به او گفت: اگر کام من را ندهی، فریاد می‌زنم و می‌گویم: تو می‌خواستی این کار را بکنی.

ابن‌سیرین از پروردگار عالم کمک خواست که مبتلا به رذائل درونی نشود، لذا رذائل ظاهری دنیا را به صورت مالید و درون دلش گفت: خدایا کمکی کن، من تا به حال خیانت نکرده‌ام! خدا کمکش کرد. به زن گفت: باشد، منعی ندارد، تا تو بساطی آمده کنی،

به دستشویی رفت، معمولاً توالت‌های قدیم بزرگ بود. شاید در بعضی روستاها هنوز هم آن‌گونه باشد که مدفوع را به عنوان کود انسانی جمع می‌کنند و برای درختان و ... می‌برند. او دستش را به آن‌ها زد و کثافات را به سر و صورت و لباسش مالید (عذر می‌خواهم اصلاً انسان حالش به هم می‌خورد به مدفوع خودش هم دست بزند، حالا بیاید به مدفوع دیگران دست بزند!) و بیرون آمد، این زن نگاه کرد دید عجب کثیفی شده، گفت: گم شو فلان فلان شده، در را باز کرد و او را پرت کرد و گفت: احمق! برو بیرون.

این جمالی که تا لحظه پیش داشت برایش می‌مرد، حالا که دید با این چهره هست، از او دلزده شد. من هفتم از بیان این داستان این‌جاست که خود ابن سیرین می‌گوید: وقتی بیرون آمدم، فهمیدم حالم دارد یک حال دیگر می‌شود. او هنوز گندابه به صورتش است، اما در درون، گندابه ندارد. رذائل ظاهری به صورت و لباسش است، اما در قلب، رذائل ندارد. نگفت: خدا! تو که می‌بینی من گیر افتادم، دیگر چه کنم؟! می‌خواهد آبروی من را ببرد، من علیرغم میل باطن‌ام انجام می‌دهم، بعد توبه می‌کنم. بلکه گفت: خدایا! من تا به حال آلوده نشده‌ام، کمکم کن از این به بعد هم آلوده نشوم! برای همین پروردگار عالم عنایت کرد.

خیلی می‌خواهد که تصمیم‌گیری دستت را در آن کثافات مدفوع کنی و به سر و صورتت بمالی. اصلاً از بوی کثافات حال انسان بهم می‌خورد، حالا او آن را با اشتیاق به سر و صورت خود می‌زند که مبتلای به آن کثافت حقیقی نشود؛ چون می‌داند کثافت حقیقی، آن است و این، با آب شسته می‌شود و می‌رود.

لذا می‌گویند: ضمن که از قبل دارای جمال بسیار زیبا، قد رشید و خوش سیما بوده، از آن به بعد هم به جمالش اضافه می‌شود که بوی عطر می‌گیرد. به گونه‌ای که هر جا می‌رود، بوی عطرش به مشام می‌رسد.

مثل همین علامه سید محمدحسین حسینی طهرانیکه وقتی سر قبر شریفشان در مشهد الرضا بروید، به خصوص روزهای جمعه، بوی عطر از قبرشان بیرون می‌زند. استثناء هم ندارد و همیشه، به خصوص روزهای جمعه، قبرشان بوی عطر می‌دهد.

ابن سیرین هم هر جا می‌رود، بدون اینکه به خودش عطر بزند، بوی عطر می‌دهد؛ گویی دیگر این بدن معطر شده است. حالا شما حساب کنید که این جمال و بوی عطر چقدر از افراد را می‌تواند جذب کند، اما این ابن سیرین دیگر چنان حال معنوی دارد که دیگر هرکسی، او را می‌دید، یاد خدا می‌افتاد و یاد نفس و شهوت نمی‌افتاد.

پروردگار عالم به او تعبیر خواب را عنایت می‌کند و همچنین او را از جهل صغری هم نجات می‌دهد و هندسه به او یاد می‌دهد. لذا آن شاگرد بزاز بی‌سواد، یک عالم می‌شود. چرا؟

چون فهمید رذایل است که همه چیز را خراب می‌کند. فلذا مبتلای به رذایل درونی نشد. البته ابن سیرین این کار را نکرد که تعبیر خواب یاد بگیرد، یا بوی عطر بگیرد؛ بلکه این کار را کرد تا رذایل، درونش ورود پیدا نکند؛ چون از رذایل وحشت داشت.

اولیاء خدا برای فضائل کاری نمی‌کنند، بلکه برای از بین رفتن رذائل کار می‌کنند و فضائل به خودی خود می‌آید!

لذا نکته مهم این است که آیت‌الله مولوی قندهاری فرمودند: آیت‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی می‌فرمودند: اگر رذایل از بین برود، تازه معانی فضائل مشخص می‌شود. اولیاء خدا برای فضائل کاری نمی‌کنند، بلکه برای از بین رفتن رذائل کار می‌کنند و فضائل به خودی خود می‌آید.

جمله خیلی زیبایی است: اولیاء خدا برای فضائل کار نمی‌کنند، بلکه کار می‌کنند که رذیله نداشته باشند و پروردگار عالم، خودش آن‌ها را به فضائل مزین می‌کند. اول دغدغه عبد خدا، بنده الهی، این است که من رذایل نداشته باشم؛ یعنی دنبال فضائل نیستند و فضائل خودش می‌آید. اما اگر دنبال فضائل باشند و یادشان برود که باید رذایل را بیرون کنند، فضائل هم فضائل نمی‌شود. بلکه تازه شیطان هم یک موقعی فریبشان می‌دهد و تصور می‌کنند که نعوذبالله دارای مقامی هستند و گرفتار

در جلسه گذشته بیان کردم که بعضی از اولیاء خدا از استغفارشان هم استغفار می‌کردند و می‌گفتند: ما از استغفارمان هم می‌ترسیم، استغفار مان هم استغفار نیست. این، خیلی معنی دارد؛ یعنی استغفار را برای خودشان، فضیلت نمی‌دانستند.

لذا این که خدای متعال توفیق داده من دائم‌الذکر باشم، فضیلت نیست. فضیلت، آن موقعی است که من بتوانم رذیله‌ای نداشته باشم و پروردگار عالم بگوید: ای بنده من، این اعضاء و جوارحی را که به امانت به تو دادم، خراب نکردی و مبتلای به رذائل و گناهش نکردی. برای همین است که بهترین نکته اولیاء خدا این است که پروردگار عالم به آن‌ها بگوید: بنده من! تو وقتی وارد محشر شدی، رذایل نداری.

کما این که یک روایتی در کلمات المکنونه ملامحسن فیض کاشانیاست که در جلسه بعد بیان می‌کنم که وقتی بندگان خدا وارد می‌شوند، این «ادخلوها پسّلام آمین» [۱۱] یک معنایش این است که پروردگار عالم می‌فرماید: من دیدم وجود تو از رذئل در امنیت است. اگر این حال بشود چه حالی است و اولیاء خدا برای همین، کار می‌کنند.

لذا می‌فرمایند: «و بَصَرَ عَمَى أَفْئِدَتِكُمْ»، با تقوای الهی، چشمتان باز می‌شود، «و شِفَاءُ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ» و شفای بیماری‌هایتان می‌شود، «و صلاحُ فسادِ صُدُورِكُمْ» و اصلاح فساد سینه می‌شود. یعنی اگر در سینه‌تان رذائل باشد، نفستان، نفس حق نیست.

من نمی‌خواهم بگویم اولیاء خدا برای این‌ها این کارها را می‌کنند، اما یک دعایی است که بعضی از اسماء ملائکه الهی در آن هست، گاهی آیت‌الله مولوی قندهاری آن دعا را می‌خواندند. ایشان می‌فرمودند: من در صحن امیرالمومنین دیدم که آیت‌الله قاضی داشتند این دعا را می‌خواندند که خدا پرده را از گوش من برداشت و برای این که بدانم چنین مطلبی هست، نه اینکه بدانم خودم کسی هستم، (اولیاء خدا را ببینید که چقدر قشنگ حرف می‌زنند و خودشان غرّه به نمی‌روند، عبد خدا این است)، شنیدم که وقتی هر یک از این ملائکه را می‌خواند، آن ملک می‌گفت: نعم، لبیک یا عبدالله، نعم لبیک یا عبدالله.

می‌فرمودند: اتفاقاً وقتی بعضی از آن‌ها با اشتیاق بیشتری، این را می‌گفتند، آقا در دعا توقف می‌کردند و من فهمیدم که آقا می‌گذارند این‌ها صحبتشان تمام شود و بعد فلانی را صدا بزند.

البته همان‌طور که بیان کردم اولیاء خدا این را برای خودشان فضیلت نمی‌دانند، بلکه پروردگار عالم به آن‌ها عنایت می‌کند. آن‌ها هم کار نمی‌کنند که به این چیزها برسند، بلکه کار می‌کنند که رذیله نداشته باشند، تا پروردگار عالم امضاء کند که بنده من هستی.

لذا ملائکه الهی موظفند در برابر عبد الهی بگویند: نعم، لبیک، بله، بله، ای عبد خدا! بگو چه می‌خواهی. این حال را ببینید! لذا ذیل همین مطلب هست که وقتی فساد سینه‌ها از بین می‌رود، «و طَهْرُ دَسِّ أَنْفُسِكُمْ» این پلیدی‌های نفس و رجس هم از بین می‌رود. «اما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت»، دنس‌ها از بین می‌رود و روشنایی پرده چشمتان زیاد می‌شود، یعنی یک نورافکنی هست که شما را جلو می‌برد و خیلی از چیزها را می‌بینید. امیرالمؤمنین(ع) این‌ها را می‌فرمایند که اگر درون را از رذایل، پاک کنی، چنین می‌شود که این، کار اولیاء است.

پس عزیز دلم! باید بکوشیم که اوّل و آخر (نه اوّل تنها - این هم نکته قشنگی است باید از اوّل تا آخر بکوشی -) فقط و فقط رذایل را از درونمان پاک کنیم.

معلوم است که خودمان به تنهایی نمی‌توانیم و باید یاری‌مان کنند. یکی از طرقی که می‌شود یاری گرفت، وجود آقا جانمان، عین الله الناظره است. لذا بیان کردم که هرشب، با حضرتش حرف بزنیم و این را دائم به خودمان تذکار بدهیم که باید با آقا جانم حرف بزنم که اگر هرشب با آقا جانمان حرف بزنیم، به یک سال نشده، خودمان حالمان عوض می‌شود.

شب که می‌خواهی خلوت کنی، بگو: آقا جان! وضعم خراب است، دستم را بگیر، به مادر پهلوی شکسته‌ات دستم را بگیر. آقا جان به مادر خیلی علقه دارد... د. بگو: آقا جان نمی‌خواهم قلب شما را به درد بیاورم، ولی چه کنم که کارم گیر است،

.....

[۱]. إسرائء / ۷۲.

[۲]. بحار الأنوار : ۳۹/۵۹/۷۰.

[۳]. كنز العمال : ۲۱۳۲۴.

[۴]. بقره / ۱۵۱.

[۵]. نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

[۶]. تنبيه الخواطر : ۲۵۹/۱.

[۷]. نهج البلاغه، خطبه: ۲۲۰.

[۸]. نهج البلاغه، خطبه: ۱۹۸.

[۹]. عبس / ۳۴ و ۳۵ و ۳۶.

[۱۰]. زلزله / ۱.

[۱۱]. حجر / ۴۶.